

## «بودن» یک درک حضوری است و خودش خود را می‌نمایاند

شماره پرسش: ۷۷۷۰

تاریخ ارسال پرسش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۳ ۰۶:۰۰:۰۰

### متن پرسش

سلام علیکم اجمالا سوالم را مطرح می‌کنم آنچه که ما از حکمت متعالیه و اصالت وجود فهم کرده ایم و سعی کرده ایم که حضورا درک کنیم، آن است که آنچه که بدون واسطه از واقعیت بماهو واقعیت حکایت می‌کند، مفهوم وجود است نه سایر مفاهیم که ماهوی هستند. و درکلام برخی شارحین و همچنین در برخی عبارات جنابعالی در کتب مختلف تان، برمی‌آید که مفاهیم همه اعتباری اند، حتی مفهوم وجود و آنچه اصیل است، خود وجود است سوال اینجاست که مفهوم وجود با خود وجود تفاوتی دارد؟ چه؟ و آیا مفهومی که اعتباری است و اصالتی ندارد، می‌تواند از واقعیت عینی بدون واسطه، حکایت کند؟ چگونه؟ و سوال دیگر که شاید بی‌ربط به سوال قبل نباشد، آن است که منظور از وجود دقیقا چیست؟ آیا منظور وجود مطلق است که عالم را فراگرفته و همه چیز طلق ملک اوست؟ یا منظور، وجود هرشیئی است؟

### متن پاسخ

باسمه‌تعالی: سلام‌علیکم: گفت: «چون گهر در بحر گوید بحر کو .... و آن خیال چون صدف دیوار او»، «گفتن آن کو حجابش می‌شود.... ابر تاب آفتابش می‌شود». همه‌ی مشکل آن است که از «وجود» می‌پرسی، در حالی که تا از «وجود» بپرسی «گفتن این کو حجابت می‌شود» از چیزی که فقط می‌توان با تجربه‌ی هستی خود به آن نظر کرد سؤال می‌کنی؟ در حالی که تنها از ساحت حضور خود می‌توانی آن را احساس کنی. همه‌ی مشکل در این است که می‌پرسی «مفهوم وجود با وجود چه تفاوتی دارد؟». «بودن» یک درک حضوری است و خودش خود را می‌نمایاند و افق هستی تو است بدون هیچ نحوه مستوری، آشکارشدگی‌اش به نحوه‌ی نگاه شما بستگی دارد و نه به سؤال کردن تان. پدرم در آمده تا در شرح کتاب «آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود» این را متذکر شوم تا بفهمیم حضرت روح الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در تفسیر سوره‌ی حمد به کجا اشاره دارند. ما تنها با وجود است که می‌توانیم با عالم ارتباطی درست برقرار کنیم و آن از مستوری نسبت به ما خارج می‌شود و در عالم ما احساس می‌گردد. موفق باشید